



بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل - 5 / مرداد / 1379

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا ابي القاسم المصطفى محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين. الهداة المهديين. سيما بقیة الله في الأرضين

برای من یکی از شیرین ترین دیدارها و لحظات، دیدار با جوانان پاک نهاد و نورانی است. این طبیعت باصفای جوان و گوهر جوانی است که فضا را معطر و شاداب و پرنشاط و سرشار از صفا می کند. همه جا همین طور است؛ اما در بعضی از نقاط، جوانها نورانیّت و درخشندگی دیگری دارند. من شما جوانان عزیز استان اردبیل را این گونه یافته ام و این طور دیدم. شما فرزندان عزیزی هستید که آینده و سعادت و سرنوشتتان، تشکیل دهنده بزرگترین بخش امید و ایمان ماست.

از اظهاراتی که نسبت به این پدر پیر خودتان ابراز کردید، صمیمانه متشکرم. این جوان عزیز گفتند که ما اشک را ترجیح دادیم؛ اما من چهره جوان شما را شاداب و پرنشاط دوست دارم و بر چهره شما عزیزان، لبخند را ترجیح می دهم. یک بیت از شاعر معاصر اردبیلی خودمان برای شما بخوانم. می گوید:

گوزنده غم تب و تابین گوره نمیرم یارب
گوزنده ژاله حبابین گوره نمیرم یارب

نشاط و شور بر چهره شما که مظهر صفا و لطافت جوانی شماست، برای ما زیباتر است. با همین نشاط است که ایمان و پایه های اعتقادی مستحکم شما خواهد توانست سالهای متمادی - دهها سال - شما جوانان را به سمت آرمانها حرکت بدهد.

من امروز مطالبی را که فکر کردم با شما در میان بگذارم، به سه قسم تقسیم کردم:

قسم اول، چند جمله معنوی است؛ برای این که همین فضای لطیف روحانی - که شما خودتان آن را خلق کرده اید - ادامه پیدا کند. یک جمله درباره مسأله ی سیاسی امروز و همیشه انقلاب؛ یک جمله درباره نگاه به دین؛ یک نصیحت هم در پایان به همه جوانان - هم به شما، هم به جوانانی که بعداً این سخن را خواهند شنید - عرض خواهم کرد.

آن جمله معنوی را از شیخ صفی الدین اردبیلی اقتباس کردم؛ همین عارف عالم مفسر و دانای معارف دین که قرنهایست در شهر شما خفته است. از شیخ صفی الدین پرسیدند: شیخنا! پیغمبر فرموده است که من هر روز هفتاد بار استغفار می کنم؛ چرا؟ پیغمبر که گناه نمی کرد؛ و حتی خدا در سوره ی فتح در مورد ترک اولای پیغمبر فرمود: «لیغفرلک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر»؛ او که بار و زر و وبالی بر دوش ندارد؛ استغفار چرا؟ شیخ در جواب گفت: پیغمبر با مجاهدت خود، با ذکر و با تلاش عظیم معنوی خود، هر روز مرحله ای از مراحل قرب به خدا را طی می کرد. پیغمبر هم با این که انسان کامل است، متوقف نیست؛ اما ساحت قدس قرب الهی پایان ندارد. او هم باید هر روز یک مرحله پیش برود و هر روز یک مرحله جلو می رفت. پیغمبر وقتی به مرحله دیروز نگاه می کرد، آن را به صورت حبابی، بُعْدی و دوری ای مشاهده می کرد؛ لذا از دوری دیروز استغفار می کرد. هر روز یک مرحله نو می گشود و از حضور در مرحله قبلی - که نسبت به موضع امروز، دوری بود - از خدا آمرزش می طلبید.

این درس بزرگی است؛ عمق معنا و بطن این سخن مثل اقیانوسهاست. یک لحظه توقف در راه کمال انسانی جایز نیست. در این اقیانوس عظیم که بعضی از ما در آغاز راه تا قوزک پا و بعضی تا زانوانمان وارد شدیم، کسانی «دل به دریا زده» شنا می کنند و کسانی مرحله ها پیش رفتند، خود را نورانی کرده اند، از فراز مادیات عالم و از فراز خواسته های حقیر و آرزوهای کوچک پرواز می کنند. دنیا را ندیده نمی گیرند، اما دنیا را هدف قرار نمی دهند. آن بلندپروازان این آسمان لایتناهی هم هر روز برای پروازی بلندتر، همّت تازه تری را به خرج می دهند.



جوانها همان طور که جسمشان نشاط و تازگی و نیرو دارد، روحشان هم سرشار از نشاط است. این موجود را - با قدرت فکر او، با قدرت خرد او، با توان جسمی او، با توان عصبی او، با نیروهای ناشناخته وجود او - خدای متعال خلق کرده است تا از این طبیعت، از این خور و خواب و از این دنیای مادی، همچون وسیله ای استفاده کند و خود را به مقامات قرب الهی برساند.

نباید تصوّر کرد که این نگاه، نگاه منزوی و منعزل از دنیاست؛ نه. راه قرب الهی از وسط همین مادیات عبور می کند؛ اما در مادیات متوقف نمی شود. گناه بزرگ بشریتی که خود را در مادیّت غرق کرده است، این نیست که به دنیا پرداخته است؛ گناه او این است که فراتر از خواسته های مادی، آرمانی را، ستاره درخشانی را، هدف و سرمنزّل بلندی را تصوّر نکرده است.

شما جوانان - پسران و دختران - در آغاز راهید؛ هم توان دارید، هم قدرت انتخاب دارید و می توانید این راه را طی کنید؛ و این راه در جمهوری اسلامی و در هر نظام اسلامی و الهی، پیش پای انسانها باز است. راه معنویّت و صفا، کوچه بن بست نیست. از همین جا وارد مسأله دوم می شوم.

این حرکت و این راه، دشمنانی دارد؛ مانعها و عایقهایی دارد؛ هم در محدوده درون خود انسان، هم در محدوده زندگی اجتماعی و هم در آفاق وسیع سیاسی. من در صحبت های خود بارها از دشمن اسم آورده ام و راجع به دشمن صحبت کرده ام. بعضی نسبت به این رویکرد، حساسیت نشان دادند؛ گفتند یا فهماندند که شما چرا مرتب به دشمن می پردازید. من در جواب آنها همیشه گفته ام و اکنون هم می گویم که اگر فرض کنیم دشمنی بر سر هر راهی وجود دارد، خردمندانه نیست که انسان دشمن را نبیند و وجود او را عدم فرض کند. اگر فرض کنیم که دشمن در کمین ما نیست، این لزوماً به این معنا نیست که او در کمین ما نباشد. اگر دشمنی فرض می شود، باید او را شناخت و از او برحذر بود. ما در زمینه مسأله سیاسی بزرگ کشورمان - یعنی پیدایش نظام نو، نظام بی سابقه، نظامی که دارای پیام و سخن تازه ای است؛ یعنی نظام جمهوری اسلامی - از روز اوّل تا به حال با دشمنانی مواجه بوده ایم. اگر ما چشم خودمان را بر این دشمنها ببندیم، این دشمنها از بین نمی روند. اگر ما به خودمان تلقین کنیم که او دشمن ما نیست، او از دشمنی منصرف نخواهد شد؛ باید دشمن را شناخت.

بعضی گفتند: شما توهّم توطئه می کنید؛ توطئه ای وجود ندارد! من در پاسخ، نشانه های توطئه و نشانه های خصومت را از اوّل انقلاب تا امروز در یک فهرست طولانی معرفی می کنم و نشان می دهم. چطور توطئه علیه ما نیست؟! در اوّل پیروزی انقلاب، آشکارا با انقلاب مخالفت شد؛ در سطح سرویس های امنیتی، مجامع سیاسی، تشکلهای سیاسی برخی کشورها و عمدتاً در آن مناطقی که این انقلاب و تشکیل این نظام در این کشور، منافع آنها را از بین برده بود. این سلسله تا امروز ادامه دارد.

ما امروز به معنای حقیقی کلمه در دنیا دشمن داریم. آیا می توانیم دشمن را از دشمنی منصرف کنیم؟ این یک سؤال است. آیا می توانیم با دشمن مقابله کنیم؟ این هم سؤال دیگری است. پاسخ به این سؤالها را باید داد. هر انسان صاحب آگاهی از مسائل سیاسی عالم، می تواند پاسخ این سؤالها را با تأملی نه چندان دشوار پیدا کند. بحث من بر سر این نیست که ما حالا بیاییم دشمن را به طور مشخص با نشانه ها و با خصوصیات معرفی کنیم؛ نه. شناسایی دشمن دشوار نیست. آنچه مسلّم است، این است که یک نظام سلطه جهانی وجود دارد که امروز در رأس آن، رژیم امریکا است. در گذشته دیگرانی بودند، ممکن است در آینده هم قدرتهای دیگری باشند. امروز امریکا منافع خودش را در دنیا تعریف کرده - پنهانی هم نیست - در مقالاتشان نوشته اند؛ در تحلیلهای سیاسی شان، منافع خودشان را تعریف کرده اند. منافع آنها عبارت است از ایجاد دنیای یک قطبی؛ یعنی در رأس مجموعه کشورهای عالم، دولتی به نام دولت امریکا است و در بدنه، انواع و اقسام دولتها هستند؛ بعضی دارای قدرت علمی و پیشرفتهای علمی و دارای توان نظامی اند؛ باید با آنها به نحوی ساخت و در معارضه با آنها، منافع آنها را بر منافع خود ترجیح



داد - این تحلیل امریکایی است - دولتهایی هم هستند که از اقتدار نظامی یا اقتدار اقتصادی برخوردار نیستند؛ اسمهایی برای آنها گذاشته می شود: کشورهای در حال توسعه، کشورهای - در اصطلاح قبلی - جهان سوم. از همه ی فرصتهای اینها که می توان برای توسعه اقتدار امریکا استفاده کرد، باید استفاده کرد. اگر به انرژی آنها احتیاج داریم - نفت آنها، گاز آنها - باید راه را به سمت نفت و گاز آنها به هر کیفیتی باز کرد. اگر به بازار مصرف آنها احتیاج داریم، به هر کیفیتی که ممکن است، باید این راه را به سوی بازار مصرف آنها باز کرد. اگر به حضور سیاسی و اقتصادی در میان آنها نیاز است، باید این راه را گشود. اگر دولتهای مزاحمی در آن کشورها بر سر کارند، باید آن دولتها را کنار زد. اگر اندیشه های مزاحمی در آن کشورها وجود دارد، باید آن اندیشه ها را از فضای ذهنی جامعه زدود. اگر شخصیهایی در آن کشورها هستند که می شود آنها را خرید، باید خرید. اگر نیروهایی در آن کشورها هستند که می شود از آنها به عنوان نیروی فشار علیه دولتهایی که با این سیاست مخالفند، استفاده کرد، باید خرج کرد و به کار برد. این سیاست استکباری است. امروز امریکا این سیاست را دارد. یک روز انگلیس داشت؛ آن روزی که در شرق و غرب دنیا حاکمیت پادشاهی انگلیس تثبیت شده بود؛ در آسیا، در شبه قاره هند، در استرالیا، در کانادا و در جاهای دیگر. قبل از آن هم روسیه تزاری نسبت به همان منطقه محدودی که روی آن نفوذ و فشار داشت، این سیاست را اعمال می کرد. البته امروز ابزارها مدرنتر و وسایل پیشرفته تر شده است.

آیا این سیاست فقط علیه نظام جمهوری اسلامی است؟ نه. این سیاست همه جایی است. ما در جمهوری اسلامی با این سیاست مواجهیم، دولتهای دیگر هم مواجهند؛ منتها دولتها متفاوتند. بعضی از دولتها و دولتمردان، مصلحت خودشان را در این می دانند که در مقابل این خواسته های افزون طلبانه تسلیم شوند؛ بعضی از دولتها برایشان منافع ملتها مطرح نیست و بعضی از دولتها از نفوذ و سلطه دستگاههای خبری و جاسوسی امریکا با همه وجود می ترسند.

من در دوره ریاست جمهوری در اجلاس غیرمتعهدا شرکت کردم و یک نطق بسیار پُرشور در آن جا ایراد کردم - حدود صد و یک کشور آن جا جمع بودند - بعد غالباً سران کشورها آمدند و - به قول ما - طیب الله گفتند و تأیید کردند. در بین آنها که غالباً کشورهای جهان سومی و آفریقایی و آسیایی بودند، یک رئیس جمهوری آفریقایی که نسبتاً هم جوان و بسیار فعال بود، آمد و گفت: این حرفهایی که شما زدید، همه حرفهای ما هم هست. در سازمان وحدت آفریقا و در جاهای دیگر، ما هم عیناً همین حرفها را داریم. فرق ما و شما این است که شما جرأت می کنید این حرفها را بر زبان می آورید، ولی ما از امریکا می ترسیم! اتفاقاً بعد از چندی همان بیم و ترسی که این جوان داشت، تحقق هم پیدا کرد. چون ضد استکباری بود، علیه او کودتا کردند و او را کشتند. بعد از یکی، دو سال این اتفاق افتاد.

بعضی از کشورها می ترسند؛ بعضی از کشورها ملاحظه می کنند؛ سران بسیاری از کشورها از این سیاست سلطه طلبی امریکا دلشان خون است؛ راهی ندارند؛ ارتباطشان با مردم قطع است و پشتیبانی مردمی ندارند که بتوانند بایستند؛ مجبورند همصدایی کنند. بعضی هم وابسته اند؛ خود امریکاییها آنها را سر کار آورده اند. رژیم پهلوی نه این که این سیاست را نمی فهمید، نه این که نمی دانست؛ خوب می فهمید که امریکا در این کشور چه می خواهد؛ منتها چه کسی می خواست با این مقابله کند؟ شاه را خود امریکاییها سر کار آورده بودند؛ کودتای مرداد سال 32 به وسیله امریکاییها در ایران راه افتاد و محمدرضا را که از ایران گریخته بود، برگرداندند و پادشاه کردند. او می تواند با امریکا مبارزه کند؟!

بسیاری از این کشورهایی که می بینید - من نمی خواهم اسم بیاورم - امروز در مقابل افزون طلبی و زیاده خواهی امریکا تسلیم می شوند. کسانی هستند که سرانشان راضی نیستند؛ منتها یا شجاعت و جسارت لازم را ندارند، یا پشتیبانی ملی را ندارند، یا منافعشان اجازه نمی دهد، یا به مقامشان چسبیده اند. ما در جمهوری اسلامی هیچیک از



این مشکلات را نداریم. ما انقلاب و نظاممان اساساً بر علیه امریکا شکل گرفت. درست است که انقلاب اسلامی ایران رژیم پهلوی را از بین برد، اما این مبارزه، فقط مبارزه با رژیم پهلوی نبود؛ مبارزه با حضور امریکا و با سلطه و نفوذ امریکاییها بود که تا مغز استخوان این ملت نفوذ کرده بودند. لذا از اول هم همه دنیا فهمیدند که در صف مقدم دشمنان این نظام و این انقلاب، امریکا است. حالا ما چشم خودمان را ببندیم، سر خودمان را کلاه بگذاریم و بگوییم: نه، امریکا با ما دشمن نیست؟! چه کار کرده که نشان بدهد دشمن نیست؟ اموال ما را بلوکه نکرده است؟ الان میلیاردها دلار متعلق به این ملت در امریکا بلوکه است. اموال و ابزار فراوانی در رژیم گذشته از امریکا خریده بودند و هنوز منتقل نشده بود که انقلاب شد. اینها در انباری نگهداری می شود؛ ما چند سال دنبال کردیم که آنها را برگردانیم، قبول نکردند. اموال ما را که در انبارهای آنهاست، به ما ندادند؛ با این که پولش را گرفته بودند؛ و جالب این است که انبارداری هم برای خودشان حساب کردند و شروع کردند از طلبهای ما کم کردن! یک دشمن چه کار کند که آدم باور کند او «دشمن» است؟!

جنگ هشت ساله علیه ما شروع شد. البته چند نفر از سران کشورهای منطقه خاورمیانه و بیرون خاورمیانه در طول سالهای متمادی به من گفته اند که حمله عراق به ایران، با هماهنگی قبلی بود و امریکاییها می دانستند چه دارد اتفاق می افتد؛ این طور نبود که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته باشند؛ بلکه تشویق و زمینه سازی هم کردند! البته من سندی ندارم؛ اما قرائن، همه همین را نشان می دهد؛ کما این که ما چیزهای دیگری را بدون این که سند مکتوبی داشته باشیم - قرائن شهادت می داد - ادعا کردیم؛ بعد از چند سال که جنگ تمام شد، خودشان اعتراف کردند! مثلاً ما گفتیم که امریکاییها اطلاعات ماهواره ای را از مراکز نظامی ما، از تحرکات، از تجمعات و از مواضع عده های نظامی ما می گیرند و به عراق می دهند - عراق که خودش وسیله نداشت - ما این را آن وقت فهمیدیم؛ قرائن این را نشان می داد. بعد از گذشت چند سال که جنگ تمام شده بود، بعضی از مراکز غربی - چه اروپایی و چه امریکایی - خودشان همین را صریحاً گفتند! در واقع جنگ را زمینه سازی کردند، به وجود آوردند، تشویق کردند و در تمام دوران جنگ به صدام حسین کمک کردند. آن روزی که معلوم شد برنده جنگ، جمهوری اسلامی خواهد بود، صریحاً ایستادند و گفتند: ما راضی نمی شویم که این جنگ برنده داشته باشد! اگر بنا بود صدام بیاید خوزستان را بگیرد - به قول خودش سه روزه تا تهران بیاید! - آن وقت برنده داشتن جنگ مانعی نداشت! بعد از جنگ هم در همه جاهایی که ممکن بود به عنوان یک ابرقدرت با این نظام و با این ملت دشمنی کنند، دشمنی کردند! با این همه، ما چشممان را روی هم بندیدیم؟! این خردمندانه است؟! بگوییم خیر، ان شاء الله گریه است؟!

البته دشمن، فقط امریکا نیست؛ اسرائیل هم دشمن اصلی است؛ آن هم دلایل خاص خودش را دارد. اسرائیل - همان طور که من بارها گفته ام - یعنی یک وجود جعلی، یک ملت جعلی و یک ملت دروغین. از روسیه، از اروپای شرقی، از امریکا، از کشورهای اسلامی و از ایران خود ما چند میلیون یهودی را برده اند یک جا اسکان داده اند و اسم آنها را گذاشته اند یک ملت! آنها یک ملت نیستند؛ هر کدام مال یک ملتند. اگر به توفیق خدا دولت صهیونیستی متلاشی شود - که این روز یقیناً در پیش است؛ حالا کی، نمی توانم بگویم؛ اما یقین دارم که چنین روزی پیش خواهد آمد - آن وقت شما جوانها ان شاء الله حتماً خواهید دید - ما ممکن است ببینیم، ممکن است نبینیم - اکثریت این جمعیتی که امروز در اسرائیل هستند، از آن جا به مناطق خودشان خواهند رفت.

سؤال دوم مطرح می شود: آیا امکان رفع این دشمنی هست یا نه؟ این سؤال مهمی است. اگر انسان بتواند یک دشمن را - هرچه هم بدخواه و بددل - از دشمنی منصرف کند، این یک پیروزی است. آیا امکان رفع این دشمنی هست یا نه؟ من دو پاسخ به این سؤال دارم:

یک پاسخ این است: آن طور که من نگاه می کنم، به طور طبیعی چنین امکانی را نمی بینم. البته این یک نگاه سیاسی است؛ ممکن است یک آدم سیاسی دیگر عقیده دیگری داشته باشد؛ اما من در حد معرفت خودم، با



شناختی که از این کشور، از این انقلاب و از این ملت از یک سو، و شناختی که از استکبار، از حکومت‌های استکباری، از روابط دولتهای استکباری با ملت‌های ضعیف، از گذشته تاریخ، از سرنوشت ملت‌ها و از سخن متفکران سیاسی دنیا در یاد دارم از سویی دیگر، اعتقاد ندارم به این که این دشمنی از بین خواهد رفت. البته اگر بخواهم به دلیل اشاره کنم، در یک جمله کوتاه می‌توانم عرض کنم: دشمنی آمریکا از بین نخواهد رفت؛ چون حکومت اسلامی صرفاً ایجاد یک نظام و رژیم جدید در یک کشور نیست؛ ایجاد یک الگوست. عیب کار برای امریکایی‌ها این است.

یک وقت هست که در کشوری یک رژیم جدید سر کار می‌آید، با فلان دولت، با فلان سیاست هم مخالف است؛ بالاخره مذاکره می‌کنند، یک قدم این عقب می‌رود، یک قدم آن عقب می‌رود و با هم می‌سازند. در این جا قضیه این طور نیست. این نظام به عنوان یک الگو برای ملت‌های مسلمان مطرح است. البته به رو نمی‌آورند، در روزنامه‌ها نمی‌نویسند و بخصوص آدم‌های عمیق ترشان به شدت کتمان می‌کنند؛ اما این حقیقتی است که امروز ملت‌های مسلمان در دنیای اسلام - در مصر، در شمال آفریقا، در خاورمیانه و در منطقه شرقی ما - تب و تاب دارند؛ جوش و خروشی دارند و چشمشان به ایران است.

این تجربه از نظر مسلمان‌های دنیا، تجربه موفقی بود. شعارهایی که دشمنان ما می‌دادند، این بود که این تجربه پنج سال هم دوام نمی‌آورد؛ می‌گفتند دو سال هم دوام نمی‌آورد! بیست و یک سال است که از عمر نظام اسلامی می‌گذرد و در دنیا همه اعتراف دارند که امروز از ده سال پیش، و ده سال پیش از اول انقلاب، به مراتب قویتر است؛ اعتماد مردمی و رابطه با مردم را حفظ کرده، تلاش فراوان کرده، استقلال خودش را حفظ کرده و شعارهایش را به میزان زیادی تحقق بخشیده است. البته تحقق شعارها در هیچ جای دنیا و در هیچ شرایطی، در زمان‌های کوتاه امکانپذیر نیست؛ بخصوص با این همه مخالفت و دشمنی؛ لیکن پیشرفت خوبی کرده است؛ این می‌شود یک الگو؛ این الگوی موفقی است. اگر با این کنار بیایند و این را همین طور که هست، بپذیرند، در واقع برای کشورهای دیگر پای این الگو مهر امضاء زده اند.

آنها حاضرند کنار بیایند، اما به شرط این که جمهوری اسلامی، دیگر «جمهوری اسلامی» نباشد؛ «جمهوری» نباشد؛ «اسلامی» هم نباشد؛ نه متکی به مردم و نه بر محور اسلام باشد. اگر این طور شد، آن وقت با کمال میل حاضرند جلو بیایند؛ در رأس حکومت هم هر که باشد! اگر یک روز انسانی مثل من هم حاضر شود خودش را از اوج سعادت به حضيض ذلت پرتاب کند و از همه آرمان‌هایش بگذرد و قبول کند که سر کار بماند - ولو اسلامیّت و مردمی بودن هم نباشد - آنها با او می‌سازند! آنها با اشخاص به عنوان اشخاص طرف نیستند؛ با جهت‌ها، با آرمان‌ها و خط‌ها طرفند. تا وقتی «جمهوری» است و «مردمی» است - آن هم مردم مسلمان پُرشور این خطّه عظیم و ایران بزرگ - و تا وقتی بر محور اسلام است، من نمی‌بینم که بتوانند دشمنی را متوقف کنند.

پاسخ دوم: اگر فرض کنیم که رفع دشمنی ممکن باشد، فقط با اقتدار و عزّت و استقلال ایران ممکن است؛ نه با ذلت، نه با احتیاج. اگر ایران اسلامی به همّت شما جوان‌ها و به همّت این نسل رو به رشد امروز، مدارج علمی را طی کند و از لحاظ صنعت و صنعت برتر، فناوری و فناوری برتر و علمی که امروز مورد نیاز است، بتواند سهم وافر را به خودش اختصاص دهد که نتوانند به او زور بگویند؛ بتواند قدرت نظامی خودش و پایه های اقتصادی کشور را مستحکم کند، بتواند این محرومیت‌ها را برطرف کند، بتواند از منابع سرشار و غنی این کشور در همه جا بهره برداری کند، بتواند معرفت سیاسی را در آحاد مردم بالا ببرد، آن وقت ممکن است دشمنی آنها کم شود. بنابراین اگر ممکن باشد، آن روز ممکن خواهد بود.

این که بعضی بردارند طبق میل دل کارشناسان سیاسی آمریکا، دم از نزدیکی و مذاکره و ارتباط بزنند و فضا را عادی سازی کنند، این بزرگترین توهین و خیانت به این مردم است. اگر قرار است سخن از رفع دشمنی دشمنان سوگند خورده بر زبان آورد، باید آن روزی باشد که این کشور از لحاظ اقتصادی پایه های خودش را مستحکم کرده باشد؛



محرومیتها را رفع کرده باشد؛ این نسبت بیکاری را از بین برده باشد؛ آینده جوانها را روشن کرده باشد؛ جوان تحصیل کرده و فارغ التحصیل دغدغه معاش و دغدغه کار نداشته باشد؛ از لحاظ مسائل فرهنگی این کشور بتواند هنرمندانی تربیت کند که بر طبق منافع و مصالح ملی، سینمای کشور را اداره کنند؛ هنر کشور را اداره کنند؛ مطبوعات کشور را اداره کنند. اگر این طور شد، آن وقت نوبت این خواهد رسید که برای رفع دشمنی فکر کنیم؛ والا در غیر آن صورت، هرگونه نزدیک شدن به دشمن، هرگونه نرمش نشان دادن در مقابل دشمن، تیز کردن آتش دشمنی و ستمگری دشمن است.

سؤال سوم: آیا اکنون که ما با چنین دشمنانی در این سطح مواجهیم، امکان دفاع از خود، یا ضربه به دشمن، یا جلوگیری از ضربه دشمن را داریم یا نه؟ این هم سؤال مهمی است. پاسخ من این است که آری، داریم. نه این که بخواهم شعار بدهم. امروز در میان کشورهایی که من در این منطقه می شناسم - کشورهای خاورمیانه، کشورهای خلیج فارس، کشورهای شرق آسیا، کشورهای آسیای میانه و تازه استقلال یافته - هیچ کشوری جز ایران این توان را ندارد. البته کشورهای بزرگی هم هستند که آنها هم به دلایل دیگری این توانایی را دارند؛ اما دلایل ما ویژه خود ماست؛ ما کاملاً این امکان را داریم.

یک فهرست طولانی از این نقاط مثبت و از عناصر تشکیل دهنده این حقیقت را می شود شمرد؛ لیکن من به تعدادی از آنها اشاره می کنم:

اولاً یک دلیل بزرگ این است که تا امروز ما توانسته ایم از خودمان دفاع کنیم. معروف است که می گویند «قویترین دلیل بر امکان هر شیئی، وقوع آن شیء است». هیچ کس نباید گمان کند که این دشمنان سوگند خورده نمی خواستند با انقلاب و نظام اسلامی بجنگند؛ چرا می خواستند؛ همه تلاششان را هم به کار بردند؛ اما ما زنده ایم و هستیم و قویتر هم شده ایم. امروز روحیه و نشاطمان از گذشته هم بیشتر است؛ تر و تازگی و طراوت عمومی و ملی مان هم از گذشته بیشتر است؛ این دلیل بر این است که نتوانسته اند.

اما منتهای این، چند دلیل اساسی هست که من مایلم شما جوانها روی اینها فکر کنید. یک دلیل، آسیب پذیری دشمن است؛ یک دلیل، استحکام بنیان جمهوری اسلامی است؛ یک دلیل، عقبه عاطفی و احساسی ای است که جمهوری اسلامی به صورت طبیعی از آن برخوردار است.

آسیب پذیری دشمن را مختصراً بگویم: امروز حتی قدرتی مثل قدرت امریکا - که البته از لحاظ اقتصادی، از لحاظ ثروت ملی، از لحاظ پیشرفت علمی و نظامی در سطح بالاست - به شدت آسیب پذیر است و از درون تهدید می شود. در تظاهرات امریکایی این را نمی شود دید؛ ما که از بیرون نگاه می کنیم، نمی توانیم این را درست ببینیم؛ اما اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی خود امریکا این هشدار را می دهند و در کتابهای متعدد نوشته اند.

امروز را در امریکا تشبیه می کنند به دهه 60 امریکا - از 1960 تا 1970؛ دهه جنگ ویتنام - و معتقدند دهه 1960، دهه تزلزل امریکا بود؛ دورانی که جنگ ویتنام بود و دانشگاههای امریکا، خیابانهای امریکا و محیطهای مردمی امریکا در یک چالش دائمی با دولت بود. جنگ تمام شد، آن آتش هم تا حدودی فرو نشست؛ چون مظهری نداشت. امروز و در دهه اول هزاره سوّم، می گویند شرایط برای آنها، شرایط دهه 60 است؛ منتها ویرانی از درون است - ویرانی اخلاقی است، ویرانی ایمانی است - نقطه تمرکز ایمان برای مردم و جوانها نیست. علم پیشرفت می کند، آزمایشگاهها کار می کنند، ساخت و ساز علمی و صنعتی و اتمی و غیره پیش می رود؛ اما روزبه روز هویت ملی ضعیفتر می شود. این را آنها می گویند؛ این آسیب پذیری مهمی است. انتظار نیست که ما این را در رُستهای رئیس جمهور امریکا مشاهده کنیم، یا در حرفهای آنها اقرار به آن را بشنویم؛ اما واقعیتی است. اگر بخواهیم مظهر این ضعف را در دنیای بیرونی مشاهده کنیم، ضعف نفوذ امریکا در دنیا یکی از مظاهر آن است. تحریمهای امریکا در دنیا با عکس العمل شدید مواجه می شود. تصمیمهای امریکا در زمینه مسائل جمعی، با امتناع دولتهای دیگر در



اروپا و غیر اروپا مواجه می شود. انتخابهای اقتصادی آمریکا در مسائل جهانی، با چالش عظیم قدرتهای مردمی و سیاسی در دنیا مواجه می شود.

نفوذ آمریکا رو به افول است. بعد از دوران جنگ سرد، بعد از افول و انحلال شوروی، آنها ادعا کردند که ما باید رئیس امپراتوری بزرگ دنیا باشیم؛ اما دنیا حتی به عنوان یک ابرقدرت نافذالکلمه هم دیگر از آنها حرف شنوی ندارد. شرکت نفتی قرارداد بسته با مناطق تولید گاز ایران را ممنوع کردند از این که به کارش ادامه بدهد؛ بلافاصله یک شرکت فرانسوی جای آن را گرفت. قانون گذراندند، فریاد کردند و نوشتند؛ فایده ای نکرد. مسأله این گونه است. نفوذ سیاسی آمریکا افول کرده است؛ این یکی از مظاهر عقب رفت قدرت آمریکاست.

اینها آسیب پذیرند. نمونه اخیر همین چند روزه آن، مسأله «کمپ دیوید 2» است. یاسر عرفات و رئیس رژیم صهیونیستی را پانزده روز تمام بردند در «کمپ دیوید» نگه داشتند تا شاید بتوانند چیزی از آن در بیاورند که برای آمریکا یک تحرک سیاسی، یک تجدید حیات سیاسی و یک مظهر نفوذ سیاسی باشد. نتوانستند؛ اعتراف کردند که شکست خوردند. آمریکاییها در قضیه «کمپ دیوید 2» شکست فزاینده خوردند؛ هیچ طرف تسلیم آنها نشد. شکست در «کمپ دیوید 2» که مربوط به همین روزهاست، شکست یک حادثه امروزی نیست؛ این شکست ایده آمریکایی سازش خاورمیانه است. اینها مظاهر و نمونه های آن است. بنابراین آسیب پذیری دشمن - آسیب پذیری رژیم آمریکا - یک طرف قضیه است.

طرف دیگر قضیه، استحکام پایه های جمهوری اسلامی است. این جا نظام سیاسی به گونه ای است که بر ایمان و عقیده و دین و عواطف استوار است. این رابطه ای که امروز بین این خدمتگزار شما و شما جوانها در این منطقه و در دیگر مناطق کشور وجود دارد، این پیوند مستحکمی که بین مسئولان و مردم در سرتاسر کشور وجود دارد، یک چیز بدیع و جدید و بی سابقه و بی نظیری است. هیچ جا این طور نیست. این پیوند، یک پیوند تعارف آمیز نیست؛ یک پیوند دینی است؛ علت دشمنی عمیق آنها با اصل «ولایت فقیه» همین است. اصل «ولایت فقیه»، یعنی ایجاد میلیونها رابطه دینی میان دلهای مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می بینید که با آن دشمنی می کنند. البته این دشمنیها فایده ای هم ندارد.

امروز بحمدالله نسل جدیدی از متفکران اسلامی - نسل جوان متفکران اسلامی - در حوزه های علمی و در بعضی از دانشگاهها و مراکز دیگر به وجود آمده اند که علی رغم دشمن، مطالب را می شکافند، تحلیل و تبیین می کنند. همان کاری که می خواستند نشود، شد. شاخه های نوي نهال اسلامی روییده؛ کاری هم با آن نمی توانند بکنند. امروز در پاسخ شبهه های دشمن ساخته، سخنان راهگشا و شفاف بخش عرضه می شود. این رابطه همچنان خواهد ماند. عنصر دیگری که اشاره کردم، عقبه سیاسی جمهوری اسلامی است. شما ببینید در کدام کشور ممکن است این اتفاق بیفتد که رهبر کشوری، رئیس جمهور کشوری به یک کشور دیگر برود، مردم آن جا آنچنان از او استقبال کنند که از رئیس و از رهبر خودشان استقبال نمی کنند. کجا چنین اتفاقی می افتد؟ ببینید کجا را این طور می شناسید. این اتفاق درباره ی رؤسای جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر، مکرر و بارها اتفاق افتاده و می افتد.

من در دوران ریاست جمهوری به پاکستان رفتم. استقبالی که در پاکستان شد، حادثه ای عظیم بود. علی رغم این که رسانه های جهانی می خواستند چیزی در این باره نگویند، مجبور شدند. در همه رسانه های جهانی، چند روز اظهار شگفتی از این حادثه عظیم بود. میلیونها انسان در اسلام آباد و در لاهور و دیگر مناطقی که رفتیم، از ما استقبال کردند؛ همانند استقبالی که شما امروز در مشگین شهر و پربروز در اردبیل مشاهده کردید.

رئیس جمهور ما به سودان رفت؛ رئیس جمهور دیگر ما به پاکستان رفت؛ چنین رفتاری را کردند. و امروز هر جا که مسلمانهای آن جا - چه شیعه و چه سنی - بخواهند آزادانه ابراز احساسات کنند، اگر از مسئولان جمهوری اسلامی برونند، همین طور ابراز احساسات می کنند. البته طبیعی است که خلیقات ملتها مختلف است؛ بعضی شدیدتر،



بعضی ضعیفتر؛ اما این عقبه سیاسی در همه جا هست.

امریکا می خواهد این طرفداری کشورها را با پول بخرد و گیرش نمی آید. در همان پاکستانی که گفتم - پاکستان زمان ضیاءالحق بود که من رفتم - امریکاییها و بعضی رژیمهای وابسته به امریکا در آن جا خرجهای میلیاردی می کردند؛ اما فایده ای نداشت. دو، سه سال بعد از رفتن من، یک رئیس جمهور امریکا می خواست به پاکستان برود؛ مردم در آن منطقه جنوبی پاکستان تظاهرات کردند و او مجبور شد نرود! این عقبه سیاسی، خاص جمهوری اسلامی است.

راجع به اسرائیل هم مطلب واضحتر است. ببینید عزیزان من! نهضت بیداری فلسطینیان و مبارزه با دولت غاصب، امروز نهضتی شده است که به این آسانیهایی نمی شود شکستش داد. چیزی نیست که وابسته به کسی مثل عرفات باشد که بروند او را یا خسته کنند یا بخرند؛ نه. نهضت فلسطین به دست مردم و جوانهای مؤمن افتاد. شکست در جنوب لبنان، بعد شکست مذاکرات سازش در «کمپ دیوید 2»، و در آینده شکستهای فراوان برای اسرائیل - تحت تأثیر حضور قوی و مؤمنانه جوانان فلسطینی و لبنانی - ادامه خواهد داشت.

این قلاب نهضت ضد صهیونیستی در دهان این کوسه ماهی خاورمیانه افتاده، گیر کرده و نمی توانند کاری بکنند. این قلاب وقتی به داخل دهان ماهی افتاد، ماهی هر حرکتی بکند، قلاب او را بیشتر اسیر خواهد کرد. هر کار بکنند، خواهند خورد؛ نرمش نشان دهند، به گونه ای می خورند؛ سختی و شدت نشان دهند، به گونه ای می خورند؛ مذاکرات سازش را دنبال کنند، به گونه ای ضربه می بینند؛ متوقف و تعطیل کنند، به گونه ای ضربه می بینند. این قلاب، گیر کرده است. بنابراین، آنها آسیب پذیرند و نظام جمهوری اسلامی مستحکم است.

این موضعگیریهایی، این تحلیلهای و این نگاه، ناشی از چیست؟ اگر بنده و نظام جمهوری اسلامی و دستگاههای تصمیم گیر در جمهوری اسلامی، این مواضع را اتخاذ و اعلان می کنند، ناشی از چیست؟ ناشی از یک رؤیت سیاسی صرف است؟ نه. این ناشی از نگاه دین است. این جا، منتقل می شوم به مسأله و بخش سوم.

عزیزان من! عده ای از روی کج فهمی یا از روی غرض، این طور وانمود می کنند که دین عبارت است از یک سلسله ممنوعیتها و محدودیتها - بکن، نکن؛ بخور، نخور - دین را این گونه معرفی می کنند. دین این است؟! این غیرمنصفانه ترین و عامیانه ترین نگاه نسبت به هر دینی، بخصوص دین اسلام است. معرفت روشن، شادابی ناشی از ایمان، حرکت برخاسته از معرفت، به کار انداختن روح خردمندی و آن وقت جهان بینی روشن و شفاف نسبت به همه پدیده های عالم؛ این پایه دین است. دین در درجه اول، یک معرفت و یک شناخت است؛ شناخت نسبت به این عالم، نسبت به انسان، نسبت به مسؤولیت، نسبت به مسیر و راه و هدف؛ مجموعه این معرفتها پایه دین است. دین، انسان را محور جهان می داند؛ جهان را مجموعه و مظهری از صنع قدرت و لطف و رحمت الهی می داند؛ در بنای جهان و مهندسی عظیم عالم وجود، دست قدرت و صنع خدا را دخیل و همه کاره می داند.

هرچه علم پیشرفت کند، پایه های ایمان دینی مستحکم تر خواهد شد. آن روزی که شما به یک ذره خاک یا ذره سنگ به صورت یک جسم بسیط نگاه می کنید و می گوئید خدا این را خلق کرده، یک نوع ایمان دارید؛ اما آن وقتی که تمام ملکولها و تمام ذرات و عناصر اتمی موجود در این جسم را مشاهده کردید - نظم آن را، حرکت آن را، مهندسی پیچیده آن را، تأثیرات آن را، خواص آن را - و گفتید خدا خالق این است، معرفت و ایمان شما نوع دیگری خواهد بود.

هرچه علم بیشتر پیشرفت کند، هرچه کهنکشانها بیشتر شناخته شود، هرچه دریاها و صحراها و ذرات، بیشتر در زیر دقت علم قرار گیرد، هرچه نیروهای فشرده در وجود انسان بیشتر شناخته شود، ایمان به خدایی که آفریننده و فراهم کننده این دستگاه عظیم و پیچیده است، پایگاه مستحکم تری پیدا خواهد کرد. ممکن است بعضی به یک کاغذ فشرده و مچاله شده به صورت یک زائده کوچک نگاه کنند؛ اما یکی ممکن است این کاغذ را باز کند، چینهای این



کاغذ را برطرف کند، به صورت صفحه بزرگی در بیاید؛ بعد خطوطی را که در آن هست، دانه دانه بخواند و کلمات آن را بفهمد. امروز قوای عظیمی را که در وجود محدود انسان هست، علم کشف می کند؛ در سلسله اعصاب، در ذرات وجود، در تمام ملکولهای سرتاپای اعضا و در مغز؛ که اعتراف می کنند هنوز مغز انسان را به درستی نشناخته اند؛ قوای انسان را نشناخته اند و قدرت تمرکز انسان را به درستی نشناخته اند و ندانسته اند. وقتی انسان اینها را نگاه می کند، ایمانش قویتر می شود.

دین در آغاز، یک جهان بینی است. شناخت جهان به معنای این که این مهندسی عظیم، با دست صنع و قدرت لایزال الهی به وجود آمده است و انسان به عنوان یکه سواری است که می تواند در این محدوده عظیم، تلاش فکری کند؛ خرد را به کار اندازد؛ مناطق ناگشوده را فتح کند. به عنوان کسی است که می تواند تکامل حقیقی خودش و رسیدنش به مرتبه قرب را در این دنیا به دست آورد؛ و نگاه کردن به اشیای عالم، به عنوان ابزارهایی است که در دست انسان است برای این تکامل. این پایه است. بعد بر اساس این، یک مجموعه بنای زندگی به وجود می آید؛ زندگی فرد، زندگی جمع. البته در زندگی فرد، تکلیف هست؛ در زندگی جمع هم تکلیف هست. تکلیف، از «کلفت» است؛ یعنی سختی. هر تکلیفی، نوعی سختی دارد. انسان می تواند سختی ورزش را بر تن خودش هموار نکند. بسیاری از این ورزشکارها سختیهایی را تحمل می کنند. رفتن به قله سبلان، کوهنوردی، یا کشتی، یا بقیه رشته های ورزش، همه سختیهایی را دارد. یک نفر هم این سختی را بر خودش هموار نمی کند؛ اما محصول آن ورزش هم دیگر گیرش نمی آید؛ آن قدرت جسمی، آن توانایی عصبی، آن زیبایی اندام و بقیه چیزهایی که ممکن است از ورزش حاصل شود. تکالیف دینی نیز همین طور است: انسان ممکن است نماز بخواند، روزه هم نگیرد، صدقه هم ندهد، تلاش هم نکند؛ راحت تر خواهد بود؛ این کلفت را نخواهد داشت؛ اما آن محصولهایی را هم که برای زندگی و سرنوشت انسان لازم است، نخواهد داشت. نظام اسلامی، نظامی است که اساس آن بر تأمین خواسته های جسمی، روحی، مادی و معنوی انسان است. وقتی این برداشت را از نظام اسلامی داریم، آن وقت برای ایجاد این نظام و برای حفظ این نظام، بزرگترین ارزش را در همه ی کارهای دینی قائل می شویم. لذا امام فرمودند: «حفظ نظام اسلامی از واجب ترین واجبات است»؛ حقیقت نیز همین است.

من نمی خواهم صحبت را ادامه دهم؛ طولانی شد. شما هم جایتان تنگ است و این جا هم گرم است. بخصوص از دختران عزیزم که در چادر هستند و گرمای بیشتری تحمل می کنند، حقیقتاً عذرخواهی می کنم. اما می خواهم یک جمله را به عنوان توصیه به شما و همه جوانها عرض کنم:

عزیزان من! امروز کشور به نشاط شما، به نیروی شما، به ابتکار شما، به ایمان شما و به صفای شما به شدت نیازمند است. امروز جوانها باید خردمندی خودشان را، معرفت و دانش خودشان را، ایمان خودشان را، همبستگی و یکپارچگی خودشان را هرچه ممکن است، تقویت کنند؛ درست همان مناطقی که دشمن می خواهد تقویت نشود. دشمن می خواهد دانش ما پیشرفت نکند؛ دانشگاههای ما به جای درس خواندن، به کارهای دیگر بپردازند؛ ایمان نسل جوان تقویت نشود و جوان مؤمن تبدیل شود به جوان هوسران. دشمن می خواهد وحدت بین نیروهای ما نباشد و برادران تبدیل شوند به دشمنان. دشمن می خواهد ما صفا و نورانیت و معنویت نداشته باشیم و جوان ما به یک عنصر مادی و بی عاطفه تبدیل شود؛ این چیزی است که دشمن می خواهد. امروز همه وظیفه دارند در مقابل این حرکت کنند.

من در مورد وحدت و یکپارچگی این یک جمله را عرض کنم: دوستی به من گفت بعضی از دستهای سیاسی در کشور سعی می کنند میدان سیاست را هم مثل میدان ورزش به «آبی پوش» و «قرمزپوش» تبدیل کنند. یک عده «قرمزپوش» اند و یک عده «آبی پوش». باید هم با هم در میدان سیاست رقابت داشته باشند. من گفتم در میدان ورزش، «قرمزپوش» و «آبی پوش»، هر دو در تیم ملی شرکت می کنند. وقتی هم که «قرمزپوش» و «آبی پوش» در



تیم ملی شرکت کردند، یکی دروازه بان می شود، یکی مدافع می شود، یکی مهاجم می شود؛ با هم همکاری می کنند. اگر در میدان سیاست کسانی «قرمزپوش» و کسانی «آبی پوش» و کسانی «سبزپوش» و کسانی «زردپوش» شدند، بشوند؛ اما آن جایی که پای تیم ملی در میان است، آن جایی که منافع ملت و مواجهه با دشمن مطرح است، مواظب باشند اختلافات را کنار بگذارند و مثل یک تیم کار کنند. آن طور نباشد که در تیم ملی، آن جایی که منافع ملت مطرح است، به دروازه خودی گل بزنند! اگر این می شود، عیبی ندارد؛ نامها مختلف باشد، اما دلها یکی باشد. دلها یکی؛ بر محور دین، بر محور نظام، بر محور اسلام و بر محور منافع ملی باشد. امیدواریم که ان شاءالله این گونه باشد.

پروردگارا! فضل و رحمت و نورانیت روزافزون خودت را بر دلهای این جوانها نازل کن. پروردگارا! نسل جوان کشور ما را آینده ساز عظمت و عزت این کشور قرار بده. پروردگارا! مشکلات نسل جوان را برطرف کن. پروردگارا! به مسؤولان ما این فرصت، این توفیق و این آگاهی را بده که بتوانند مشکلات نسل جوان را به بهترین وجهی برطرف کنند. پروردگارا! دعای ولی عصر ارواحنا فداه را شامل حال جوانهای ما قرار بده؛ همه آنان را در راه خود هدایت و دستگیری کن؛ همه شان را به آرزوهای بزرگ و آرزوهای انسانی خودشان برسان.
والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته